

مجله سیاست دفاعی

شماره ۳۵ . تابستان ۱۳۸۰

---

## - طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان) - افغانستان (روحانی، مارکس، مجاهد)

---

- پیتر مارزدن، طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان)، ترجمه نجله خندق (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی امور خارجه، ۱۳۷۹).

- رالف اچ. ماگنوس، ادن نبی، افغانستان (روحانی، مارکس، مجاهد)، ترجمه قاسم ملکی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی امور خارجه، ۱۳۸۰).

بدون تردید افغانستان از جمله کشورهایی است که با تاریخی بسیار پرتلاطم، همواره به طریقی در مسیر حوادث قرار داشته است. این خصیصه می‌تواند آن دسته از تحلیلگران را که از زاویه متغیرهای نظام‌مند (سیستمیک) به این کشور می‌نگرند، متوجه این سرزمین به عنوان بازیگری برخوردار از حوزه تلاش و کشمکشی فراتر از موقعیت و نقش اولیه خود نماید و بر این اساس نمونه‌ای ناقص اندیشه‌های والتز درخصوص سهم بلامنازع ساختار نظام بین‌الملل<sup>(۱)</sup>، مطرح شود.

هرگونه تحلیلی درمورد افغانستان، بویژه درمورد مراجعی که به طور عمده درصدد ارائه ارزیابی مشخصی از تحولات این کشور در دو دهه پیش برآمده‌اند، نیازمند تمرکز بر پنج محور می‌باشد:

ویژگیهای جغرافیایی و بویژه جغرافیای انسانی و جمعیتی با تأکید بر پراکندگی قومی، نقش اسلام در این کشور و تحولات آن، گروه‌های مبارز جهادی، گروه طالبان و نقش دولتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سیر تحولات افغانستان. بحث حاضر در پی معرفی و

نقد مختصر دو کتابی می‌باشد که اخیراً در سطح منابع مربوط به افغانستان منتشر شده‌است. جهت آشنایی خوانندگان با چگونگی نگرش نویسندگان کتابهای مورد بحث نسبت موارد پنجگانه پیش گفته، سعی خواهد شد که نقد و بررسی ارائه شده نیز در قالب محورهای مزبور سازمان‌دهی شود. البته در پایان نیز نقاط قوت و ضعف هریک مورد توجه قرار خواهد گرفت.

پیش از آغاز اصل بحث باید به دو نکته مهم اشاره داشت اولاً افغانستان از جمله کشورهای موجود در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران و دارای اهمیت خاصی در این رابطه می‌باشد. به طور منطقی در اثر تحولات اخیر بویژه حضور نظامی مستقیم آمریکا در این سرزمین، موقعیت مزبور از حساسیت بسیار بیشتری برخوردار شده‌است. به نظر می‌رسد که مسیر تحولات منطقه آسیای جنوبی و مرکزی در اثر حوادث بعد از یازده سپتامبر، به سمتی خاص که آستان حوادث بی‌شماری خواهد بود جهت‌گیری شده‌است. لشکرکشی آمریکا به افغانستان و حضور نظامی این دولت و متحدان استراتژیک آن در این کشور که بنابر تفسیر برخی از مطبوعات آمریکایی تداعی‌کننده روز ورود نیروهای آمریکا و انگلیس و فرانسه به جنگ جهانی دوم است<sup>(۲)</sup>، بدون تردید ترسیم‌کننده نقطه عطف دیگری در روند تحولات افغانستان در طول دو یا سه دهه گذشته می‌باشد. یکبار دیگر افغانستان اشغال شد، اما انگیزه اصلی آمریکا در اقدام به این شیوه اقدام مستقیم نظامی، نه مقابله با سیاستهای پیشرونده شرق و یا حتی رها ساختن این جامعه مصیبت‌زده از نظام قومیت‌گرایی و ملوک‌الطوایفی، بلکه رویارویی با نماد جدیدی از تحرکات تروریستی بود؛ نمادی که فراتر از محاسبات و معادلات امنیتی پیش از این، به گونه‌ای بدیع و مسلح به ابزارهایی نوآورانه، تدابیر امنیتی استراتژیستهای آمریکایی را به چالش کشیده‌است.<sup>(۳)</sup>

ثانیاً هرگونه تحلیل و ارزیابی درخصوص افغانستان، بدون توجه به طالبان و طیف القاعده - بن‌لادن که در درون گروه مزبور تزریق شده‌بود، فاقد پیام مشخصی خواهد بود. نکته قابل توجه این است که هرچند هم‌نوایی این دو با یکدیگر، در نهایت آنان را به هدف واحدی برای رویارویی نظامی آمریکا تبدیل کرد؛ اما این موج مقابله‌گری دولتمردان آمریکا با القاعده - طالبان را باید چهره‌ای متمایز از پیشینه تعامل میان این دو تلقی کرد؛ گذشته‌ای برخوردار از امید متقابل. پشتیبانی آمریکا از طالبان که از سال

۱۹۹۶ (مقطع فتح کابل توسط طالبان) از جدیت بیشتری برخوردار شد<sup>(۴)</sup>، از سوی برخی از تحلیلگران به مثابه حمایت این کشور از گروهی بنیادگرای اسلامی تلقی شده که برخلاف دیگر موارد بنیادگرایی (چون ایران)، به نماد اعمال کنترل موفق آمریکا برای سنخ‌گرایش مذهبی تبدیل شده بود.<sup>(۵)</sup> در خصوص علل موجه سیاستهای حمایتی آمریکا از طالبان دلایل متفاوتی مطرح شده است:

- وحشت از توسعه بنیادگرایی اسلامی؛<sup>(۶)</sup>
- مقابله با موفقیت‌های دیپلماتیک ایران در رابطه با افغانستان؛<sup>(۷)</sup>
- خلع سلاح گروه‌های شبه‌نظامی مسلح؛
- خارج کردن تروریست‌های بین‌المللی از افغانستان؛
- سوق دادن افغانستان به سوی برخورداری از حکومتی واحد و با ثبات؛
- بهره‌گیری از موقعیت مسلط طالبان در افغانستان در جهت تأمین شرایط لازم برای بهره‌گیری مناسب از موقعیت جغرافیایی افغانستان در جهت تأمین منافع مورد نظر از خطوط انتقال انرژی.<sup>(۸)</sup>

با این وصف الگوی رفتاری طالبان بویژه در خصوص شیوه برخورد با حقوق بشر و خاصه حقوق زنان، مسأله قاچاق مواد مخدر و مهمتر از همه تبدیل شدن این گروه به پایگاه اصلی تروریسم، در جهتی مغایر با اهداف و آرمانهای آمریکا به حرکت درآمد. موارد مزبور نه تنها مانع از شکل‌گیری راه‌حل مناسبی برای نزدیکی آمریکا و طالبان شد، بلکه در پی حوادث یازده سپتامبر، به رویارویی نظامی با این گروه و اشغال سرزمین افغانستان منجر گردید.

در مورد محور اول یعنی ویژگیهای جغرافیایی طبیعی و انسانی و بویژه مقوله تنوع و پراکندگی قومی، هر دو کتاب به طور تفصیلی مطالبی را ارائه نموده‌اند. کتاب طالبان که حاصل تجارب مارسدن (Marcseden) در چارچوب همکاری با آژانسهای برینانیایی و وابسته به سازمان ملل در خصوص افغانستان می‌باشد، براساس این پیش‌فرض که «ژئوپلیتیک گسترده افغانستان در رابطه با سهم این کشور در اقتصاد جهانی و نیز آشنایی با خصوصیات زبانی، مذهبی و نژادی کشور و ویژگیهای طبیعی این سرزمین، مؤلفه‌های مؤثری را در زمینه عملکرد طالبان ترسیم می‌نماید»، در قالب یک فصل به این مهم توجه داشته است. ناگفته نماند که در این فصل در کنار ویژگیهای جغرافیای طبیعی، انسانی و

اقتصادی، سوابق تاریخی این کشور (که به دوران کوروش کبیر باز می‌گردد) تا مقطع شکل‌گیری دولت مجاهدین (۱۹۹۲) مطرح شده‌است. همین مطالب در کتاب "افغانستان" در چارچوب ۳ فصل مبسوط مورد بحث و بررسی واقع شده‌است. طلیعه کتاب تحت عنوان دیباچه (فصل اول) به ویژگیهای جغرافیایی، کشاورزی، آبیاری، آمار جمعیتی، گروههای نژادی، زبانها و ساختارها، شیوه‌های زندگی اختصاص یافته‌است. دومین فصل در پی ارزیابی و تحلیل تاریخ افغانستان از ۵۰۰ سال قبل از میلاد تا ۱۹۷۳ می‌باشد. فصل سوم کتاب که به ژئوپلیتیک افغانستان در گذشته و حال پرداخته‌است، در راستای مطالب ارائه شده در فصل پیشین (که به جایگاه تاریخی این کشور در مرکز رقابت ژئوپلیتیکی بازی بزرگ کشورهای قدرتمند توجه نموده)، مدعی این نکته است که موقعیت جغرافیایی افغانستان به عنوان نقطه تقاطع حمل و نقل برای تجارت آسیا، مهمترین عامل برای شکل دادن تاریخ، تنوع نژادی، اقتصاد و موقعیت سیاسی این کشور در منطقه و جهان محسوب می‌شود.<sup>(۹)</sup> نویسندگان کتاب مزبور خود آگاهی افغانها نسبت به موقعیت جغرافیایی کشور خویش را مورد تأکید قرار داده و مدعی‌اند که از اوایل قرن ۱۸ که مصادف با ظهور دولت در این کشور است، افغانستان در شعاع پیرامونی و جهانی قادر به ایفای نقش بوده‌است.<sup>(۱۰)</sup> جایگاه ژئوپلیتیک افغانستان در چارچوب سیاستهای شوروی (سابق)، ژئوپلیتیک جهاد، ژئوپلیتیک دولت اسلامی، و... از دیگر مباحث این فصل است.

مباحث فرهنگی و بویژه جایگاه اسلام در فعالیتهای و سیرتحوالات افغانستان، در هر دو کتاب مدنظر قرار گرفته‌است. مارسدن در چارچوب مطالب سومین بخش کتاب، به قابلیت‌های آرمانی و احکام اسلام در خصوص تأکید بر ملاحظات توأمان فرهنگی و سیاسی و نقش حکومت در اندیشه سیاسی اسلام اشاراتی داشته و مباحث اصلی خود در این خصوص را به فراز بررسی آیین طالبان به عنوان تفسیری دیگر از اسلام موکول می‌نماید. این بحث در کتاب "افغانستان"، در ابتدا در قالب فصل مشخصی (فصل چهارم) و تحت عنوان "اسلام سنتی افغانستان" مطرح می‌شود. در این بخش نویسنده می‌کوشد که اسلام سنتی جاری در افغانستان را با زمینه تاریخی جدید مورد بحث قرار داده و در ادامه نگاهی مقایسه‌ای را میان این برداشت از اسلام و اسلام‌گرایی مدرن و حتی ایدئولوژیهای غیرمذهبی چون مارکسیسم و دیگر چپ‌گراها، ارائه نماید. در قاموس این

کتاب، اسلام سنتی اصطلاحی است که «تمامی بازیگران سیاسی که مشخصاً نشانه‌ای از مارکسیسم یا به طور اعتراض‌آمیز و مصمم اسلام‌گراها را در خود ندارد، در برمی‌گیرد»<sup>(۱۱)</sup> و به زعم نویسندگان، در این نوع اسلام آثاری از «رسم اسلام افغانی»، «رسوم صوفیان و سروده‌های آنان» و نیز سنتهایی در ارتباط با اماکن مقدس به چشم می‌خورد؛ مضاف بر آن، از زمانی که جنگ در افغانستان بیشتر جنبه سیاسی یافت، اهمیت اسلام سنتی به عنوان نیروی سیاسی زیر ذره‌بین قرار گرفت.<sup>(۱۲)</sup>

نهادهای اسلامی و دولت (مذهب سنی و نقش روحانیون، نهادهای آموزشی و قضایی، ...)، جنبه‌های عقیدتی و مفاهیم سیاسی - اجتماعی نظام عقیدتی اسلام سنتی، شیعیان دوازده امامی (همراه با مهمترین محورهای اعتقادی آنان یعنی قدرت و اقتدار، شهادت، نسب و نژاد، قوه قضاییه و نیز چگونگی حضور شیعیان در صحنه‌های مبارزه)، پیروان مذهب اسماعیلیه، اهل تسنن (مقولهٔ تحمیل سلسله مراتب مذهبی در جامعه سنی و مسأله اعتقاد مذهب سنی به «تساوی پیروان» و بویژه اهتمام به ناسیونالیسم به عنوان یک معیار مهم رهبری توسط واضعان سنی قانون اساسی ۱۹۷۷)، مقوله وفاداری و هویت در بستر تلاش نهادهای کامل جامعه و تحریک هویت‌های نژادی و قبیله‌ای و قومی حاصل شرایط جنگی که باعث فرسایش حساسیت‌های ملی شده، فرقه‌های صوفی و اشکال دیگر از اخوت و عرفان (نقشبندیه و قادریه و نقش آنان در روند مقاومت) از دیگر محورهایی است که در این فصل مورد بحث قرار گرفته است.

بررسی گروه‌های جهادی از دیگر محورهایی است که در هر دو کتاب مورد توجه قرار گرفته است. در کتاب طالبان، در چارچوب سومین بخش کتاب، بحث در مورد مجاهدین، با دو مسأله یعنی «پیچیده بودن ارائه تجسمی از مجاهدین» (برخلاف تصویر سازی رایج رسانه‌ها از آنان) و نیز «ضرورت کنکاش پیرامون اینکه احزاب (اسلامی) تا چه میزان نماینده مجاهدین تلقی می‌شوند»<sup>(۱۳)</sup>، شروع می‌شود. در ادامه نویسنده می‌کوشد که روند ایفای نقش پاکستان در سازماندهی احزاب اسلامی و ارسال کمک‌های آمریکا به این احزاب (که از ۱۹۷۹ شروع شد) را مورد بررسی قرار دهد. در ادامه چند مورد از مهمترین احزاب اسلامی و اهداف و عملکرد آنان مورد بحث قرار گرفته و بعد از طرح مطالبی در خصوص روند مبارزهٔ این احزاب با اشغالگران شوروی و دولت نجیب، در مورد چگونگی بروز و تداوم درگیری میان احزاب مزبور بعد از فتح کابل در ۱۹۹۲، مطالبی ارائه شده است.

موضوع مجاهدین تحت عنوان "سلحشوران مقدس، مجاهدین و مبارزه در راه اسلام" سرلوحه ششمین فصل کتاب افغانستان می باشد. ابتدا مقوله "جهاد" در سطح تحولات تاریخی و حوادث اخیر افغانستان مورد بحث قرار می گیرد. در این رابطه نویسندگان کتاب متذکر می شوند که به رغم تغییرات مکانی و شکلی که متوجه واژه جهاد شده است، اصطلاح مزبور دارای کاربرد وسیعی در استفاده اصلی قرآنی آن بوده و می تواند شامل مسلمانان زائیده اردوی دشمن و نیز مخالفان غیرمسلمان بشود.<sup>(۱۴)</sup> در ادامه همین بحث، کاربرد منطقه ای واژه جهاد مورد توجه قرار گرفته و بر این نکته تأکید می شود که از زمان آغاز جنگ افغانستان، واژه جهاد در صحنه های متفاوت درگیریهای شکل گرفته در سطح منطقه (صدام حسین، کشمیر، تاجیکها، ارمنی ها، چچنی ها) به معنای "آتش مخالفت های مردم" مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>(۱۵)</sup> در ادامه این فصل، سه گونه "مجاهدت" یا عمل مجاهدین با توجه به تأثیر نسبی هریک بر آینده افغانستان مورد بحث قرار می گیرند. این گونه ها عبارتند از: احزاب سیاسی، فرماندهان جنگ و روشنفکران و نظریه پردازانی که اصرار بر جهاد داشتند.

مقوله "طالبان" به عنوان مهمترین بازیگر در صحنه تحولات افغانستان در حدود یک دهه گذشته، در هر دو کتاب مورد عنایت خاص قرار گرفته است.

طالبان در اندیشه های مارسدن، عمدتاً در بستر برداشتهای گوناگونی که در جهان اسلام نسبت به این آیین مقدس انجام گرفته است، هویت می یابد. وی به طور ضمنی سه فصل از کتاب خویش (فصول ۵، ۶ و ۷) را به موضوعی تحت عنوان "آیین طالبان" اختصاص داده است. در فصل پنجم وی خصوصیات آیینی طالبان را به استناد مجموعه بیانه های آنان، تشریح می نماید.

این نویسنده ضمن درخواست از تحلیلگران غربی در زمینه ضرورت پرهیز از گفتارهای کلیشه ای جاری در محافل غربی در خصوص تروریستهای اسلامی، طالبان را در بخش متعصب طیف تاریخی برداشتهای ارائه شده نسبت به اسلام قرار می دهد، طیفی که در مصر و اردن جلوه ای میانه رو و در عربستان چهره ای متعصب به خود گرفته است. نویسنده در پایان این فصل بیان می دارد که مشکلات اساسی در درک نظام اعتقادی طالبان، منوط به تشخیص میزان اتکای این گروه بر رسوم و مشی جامعه پشتونهای جنوب افغانستان از یک سو و از سوی دیگر، مربوط به چگونگی موقعیت یابی

این گروه در مقابله با رشته‌های مختلف تفکر در شبه‌جزیره هند و جهان پهناور اسلام، می‌باشد. براساس چنین تحلیلی است که وی می‌کوشد در چارچوب فصل ششم جریان شناخت نسبت به فرضیات طالبان را از رهگذر مقایسه میان این جنبش با سایر جنبشهای بزرگ معاصر، چون اخوان المسلمین، وهابیت، انقلاب لیبی، انقلاب اسلامی ایران مورد تدقیق قرار داده و سنن و رسوم اسلامی افغانستان، به عنوان بستر اصلی عوامل اجتماعی مؤثر بر طالبان را مورد کالبدشکافی قرار دهد. ادامه بحث در فصل هفتم به صورت دیگری پیگیری شده است. به این معنا که در این بخش میزان تابعیت‌پذیری آیین طالبان از سنن معمول در میان قبایل پشتو و نیز سطح بهره‌جویی چارچوب اندیشه‌ورزی این گروه از ساختار مذهبی افغانستان، ایدئولوژی احزاب اسلام‌گرا در میان مجاهدین و عرصه نظریه‌پردازی در شبه‌قاره هند بخصوص عبدالعلی مؤدودی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده درخصوص جایگاه و روند اندیشه‌ورزی طالبان در مقایسه با دیگر جنبشهای اسلامی (بویژه انقلاب اسلامی ایران و آرمانهای رهبری آن)، بیان می‌دارد که:

«طالبان فقط به اجرای سنتهای عقیدتی و ساختاری، آنهم با استفاده

از قدرت و ترس، بر تحمیل آیینشان متکی بودند... این عاقلانه نیست

که بگوییم طالبان از نهضت بخصوصی الهام گرفته است... اما می‌توان

بسادگی متوجه تأثیرات آشکار سایر نهضتها در جنبش طالبان شد». (۱۶)

وی در پایان فصل هفتم نیز در زمینه تعامل حوزه‌های اندیشه‌ای و عمل طالبان با

عقاید سنتی و رسوم جاری در افغانستان اذعان می‌دارد که:

«به طور خلاصه می‌توان یک رشته تأثیرات را در آیین طالبان دید که

از جنبشهای خاورمیانه، ایران، شبه‌قاره هند و افغانستان سرچشمه گرفته

است. اگرچه به نظر می‌رسد تأثیر برجسته و نمایان آن توسط علمای

افغانی که مایل به بازگشت به وضعیت قبل از جنبشهای روشنفکرانه

دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بودند، به وجود آمده است که به صورت

حوادثی زنجیره‌ای باعث گردیده افغانستان هنوز درگیر آن باشد». (۱۷)

مقوله طالبان در کتاب افغانستان در دو فراز مورد توجه قرار گرفته است. ابتدا در

مباحث مربوط به مجاهدین افغانستان (فصل ۶) عنوان "طالبان" به عنوان نامی

متمایزکننده نسل جدید جنگجویان (که از اواخر ۱۹۹۴ پدیدار شدند) از نسل قبلی،



مورد تحلیل قرار می‌گیرد و تأکید می‌شود که ورود افغانستان به جنگ شهری، عملاً آنچنان موجبات از رونق افتادن واژه "مجاهد" را فراهم آورده‌است که جدیدترین نسل مسلمانان خاص، از نام بردن آن اجتناب می‌نمایند. مضاف بر آن در همین فراز نویسنده متذکر می‌شود که طالبان علاوه بر آشکارسازی مساعی پاکستان برای آرام کردن افغانستان، پدید آمدن اسلام‌گرایان و اهداف سنتی اسلامی را که به طور آزمایشی اصول‌گرایی نوین نامیده شده‌اند، به نمایش می‌گذارد.<sup>(۱۸)</sup>

دومین فراز توجه به طالبان، در آخرین فصل کتاب ارائه شده‌است. در این بخش تحت عنوان "جنبش طالبان: جنبه‌های داخلی و بین‌المللی"<sup>(۱۹)</sup>، روند کلی شکل‌گیری حرکت طالبان در محافل علوم اسلامی پاکستان، حمایت‌های این کشور برای تبدیل شدن طالبان به یک نیروی سیاسی، روند عملیات‌های نظامی طالبان تا مقطع اشغال کابل، مواضع قدرتهای منطقه‌ای و خارج از آن در قبال طالبان و فرازهایی از آرمانهای مذهبی و سیاسی آنان مورد بحث قرار گرفته است.

آخرین محور قابل توجه به عنوان فصل مشترک دو کتاب مورد نظر، مبحث ارزیابی نقش قدرتهای منطقه‌ای و جهانی در سیر تحولات افغانستان در طول دو دهه اخیر می‌باشد. ناگفته نماند که هیچ‌یک از دو کتاب مزبور، مبحث مشخص و مستقلی را به این موضوع اختصاص نداده‌اند، اما با این وصف در هر یک به فرازهایی در این خصوص توجه شده‌است. کتاب طالبان در چند فراز به این مسأله توجه نشان داده‌است: ابتدا در دومین بخش کتاب و در ادامه مطالب مربوط به تاریخ افغانستان، به سیاستها و الگوی رفتاری شوروی سابق در این مورد اشاره شده‌است. در سومین بخش کتاب که در مورد مجاهدین می‌باشد، مجدداً از نقش پاکستان و آمریکا در ساماندهی و حمایت از گروههای جهادی در برابر نیروهای اشغالگر شوروی سخن به میان می‌آید. در چهارمین بخش نیز به رابطه طالبان با پاکستان، عربستان، امارات متحده عربی و آمریکا اشاره‌ای مختصر می‌شود. مطالب مربوط به ایران، به طور عمده در بخش ششم کتاب (جنبشهای اولیه اسلامی) و در چارچوب انتقادات و اتهامات دولت ایران به طالبان و تفسیر آنان از اسلام مطرح شده‌است. در فصل یازدهم کتاب که تحت عنوان "تصویر منطقه" ارائه شده، تصویری کلی از شیوه برخورد دولتهای منطقه با تحولات افغانستان ترسیم می‌شود: تحركات پاکستان در خصوص گروههای جهادی و طالبان، مواضع عربستان نسبت به طالبان، حمایت آمریکا از طالبان بویژه در قالب مواضع جانبدارانه کمپانی نفتی یونیکال از طالبان، بی‌پروایی ایران در انتقاد



از طالبان، مواضع روسیه در قبال ناامنی حاصل از طالبان، ملاحظات کشورهای منطقه در مورد نقش موقعیت جغرافیای افغانستان در مورد خطوط انتقال انرژی، ....

در کتاب افغانستان نسبت به موضوع پیش‌گفته یعنی روند تأثیرگذاری قدرتهای منطقه‌ای و جهانی، اهتمام بیشتری مشهود می‌باشد. در اولین بخش (دیباچه) تحت عنوان "افغانستان از منظر جهانی"، ضمن توجه به تحولات اخیر در منطقه و آسیای مرکزی، به روند آتی جایگاه‌یابی افغانستان در چارچوب همگرایی منطقه‌ای و بویژه در رابطه با پاکستان، ایران و ازبکستان اشاره می‌شود. در سومین فصل کتاب نیز به مواردی چون حمایت دول عضو سازمان کنفرانس اسلامی و تمام کشورهای غیرمتعهد از نیروی مقاومت مردم افغانستان در برابر شوروی، روند تأثیرگذاری رقابت میان ایران و عربستان و پاکستان بر مقاومت افغانستان (تا اواسط دهه ۸۰)، حمایت هندوستان از دولت مارکسیست کابل، الگوی رفتاری آمریکا در شیوه برخورد با نیروهای جهادی قبل از فتح کابل، اعمال رأی ایران و پاکستان، عربستان و ازبکستان در ۱۹۹۲، پرداخته می‌شود.

پردازش نقش شوروی در روند تقویت و تثبیت مارکسیستهای افغانستان، موضوع محوری پنجمین فصل کتاب (مارکس در میان افغانها) می‌باشد. در فصل هفتم که افغانستان و تحولات آن در مقطع بعد از جنگ سرد (با تأکید بر آسیای مرکزی) توجه شده، بحث جالبی در خصوص بحران مشروعیت خارجی مورد توجه نویسندگان قرار گرفته و تأکید می‌شود مسأله تلاقی قومیتها در راستای هر دو سوی مرزها و وجود فقر نسبی در همسایگان این کشور، عملاً زمینه‌ساز طرح مجدد مقوله "مشروعیت مرزهای بین‌المللی" برای افغانستان شده است. در همین رابطه به وجود نیروی پنهان مرکزی قومی در سراسر محدوده خارجی افغانستان طی دوران پایان ظاهری جنگ سرد و امکان تأثیرگذاری آن بر روند باروری هرج و مرج طلبی، اشاره می‌شود و نویسندگان مدعی هستند که نوع برخورد عوامل خارجی (دول همسایه) در مورد تضمین تمامیت ارضی افغانستان، بیش از دیگر عوامل داخلی، می‌تواند مانع از بروز هرج و مرج پیش‌گفته شود. با این وصف تأکید می‌شود که "تشکیل بهینه اقلیتهای قومی" و اداره آن تا میزان جلب نظر همسایگان و دیگر شرکای تجاری (برای افغانستان) می‌تواند به عنوان "عامل بازدارنده چند قومی در قالب تصویر سیاسی منطقه" عمل نماید.<sup>(۲۰)</sup> رابطه پاکستان با روند موضع‌یابی و تقویت و تثبیت طالبان و مواضع آمریکا در این مورد، از دیگر محورهایی است که در همین زمینه در فصل مزبور مورد توجه قرار گرفته است.

در پایان مباحث مربوط به نقد و معرفی دو کتاب مزبور، شایسته است که به نکاتی کلی به عنوان نقاط قوت و ضعف هریک از کتابهای مزبور اشاره شود:

نقاط قوت کتاب طالبان را می‌توان در دو نکته اساسی خلاصه کرد. در درجه اول نویسنده کتاب به گروه طالبان و آرمانهای آنان از زاویه تفسیرهای انجام شده از فرامین و منابع اسلامی توجه می‌نماید و می‌کوشد که ضمن پرهیز از فضا سازی خبرگزارها در خصوص بنیادگرایی اسلامی، به سرچشمه‌های احتمالی حرکت طالبان، برجستگیهای این گروه و بویژه تشابهات این نهضت با جنبشهایی که در مصر (اخوان المسلمین)، عربستان (وهابیت)، لیبی و ایران شکل گرفته، توجه نماید. (فصل ۶) البته در این رابطه نویسنده از زمینه‌های فرهنگی داخلی (بویژه قوم پشتون) و میزان تأثیرگذاری آن بر عقاید طالبان نیز غافل نمانده است. (فصل ۷) مسلماً این شیوه ارزیابی، سطح تحلیل مشخصی را برای پژوهشگران در خصوص مسائل افغانستان و طالبان ارائه می‌نماید. نکته دوم به تحلیل کتاب نسبت به سیاستها و خط‌مشی‌های طالبان در مورد مؤلفه جنسیت و بویژه زنان بازمی‌گردد. نویسنده کتاب معتقد است که به‌رغم سابقه تاریخی معضل حقوق زنان در افغانستان، نوع برخورد طالبان با این مهم، آخرین جلوه از طیف کهنه‌گرا و محافظه‌کار در این خصوص می‌باشد. (فصل ۸) در همین رابطه باید به طرح گفتگویی با آژانسهای بشردوستانه اعم از سازمانهای وابسته به سازمان ملل و دیگر مراکز غیردولتی و نیز نگاه جامعه بین‌المللی به چگونگی وفاداری طالبان به معیارهای حقوق بشردوستانه توجه نمود که در فصول ۹ و ۱۰ به تفصیل ارائه شده است. بر این اساس می‌توان گفت که کتاب طالبان از معدود منابعی می‌باشد که به‌طور مشخص به چگونگی الگوی برداشتهای نظری و رفتار عملی طالبان با مقوله حقوق بشر بویژه زنان و نیز پیامدهای داخلی و خارجی آن در رابطه با مراکز و نهادهای مربوطه در سطح جامعه بین‌المللی توجه می‌نماید.

در زمینه نقاط ضعف کتاب نیز می‌توان دو موضوع اصلی را مطرح کرد: نکته اول به اطلاعات ناقص و سطحی نویسنده از مضامین اسلامی مربوط می‌شود. کاستی مزبور باعث شده که در مواردی قضاوتها و تفاسیر نارسا و ابهام‌انگیزی در خصوص محتوای فرامین اسلامی مطرح شود؛ چون بحث مربوط به جایگاه فرد و جامعه و رابطه میان آنان در مباحث اسلامی.<sup>(۲۱)</sup> نکته دوم به ارزیابی نویسنده در خصوص مقایسه میان خصایص انقلاب اسلامی و بویژه رهبریت منحصر به فرد آن با حرکت طالبان و رهبری آن مربوط می‌شود. به‌طور خلاصه دیدگاههای نویسنده در این خصوص کوتاه‌بینانه و حتی گمراه‌کننده بوده و

- می تواند باعث مخدوش شدن زمینه های شناخت منطقی نسبت به انقلاب اسلامی ایران شود.
- نقاط قوت کتاب افغانستان عبارتند از:
- فضای تحلیلی کتاب در خصوص پیش بینی جایگاه آینده افغانستان در سطح مسائل سیاسی و اقتصادی منطقه؛
  - توجه خاص به موقعیت بیروان اسماعیلیه در افغانستان که به زعم نویسندگان کتاب، طی دو دهه گذشته به هیچ عنوان تحلیل مشخصی راجع به آن ارائه نشده است؛<sup>(۲۲)</sup>
  - ارائه تحلیل مشخصی در خصوص ناکامی کمونیسم در خصوص دستیابی به پایگاه نافذی در جامعه مسلمان افغانستان؛<sup>(۲۳)</sup>
  - طرح مباحث مفیدی در خصوص تشریحات مجاهدین؛<sup>(۲۴)</sup>
  - تطابق تحلیل نویسنده در مورد ضروریات مربوط به شکل گیری دولت فراگیر در افغانستان با تحولات کنونی افغانستان؛<sup>(۲۵)</sup>
  - توجه منطقی به مؤلفه های بحران زا در جامعه افغانستان بویژه در خصوص بحث "مشروعیت" که می تواند بیانگر مدلی کاربردی در چارچوب مبحث نظری "امنیت ملی در جهان سوم" در نظر گرفته شود؛
  - ارائه تحلیل مشخصی از سیر تحولات اصلاح طلبانه در افغانستان به عنوان پیش شرط حاکمیت مارکسیسم در این کشور؛
  - وجود سه ضمیمه در زمینه های منابع منتشر شده در مورد افغانستان، سیر تحولات مربوط به "دوران فرمانروایی جدید افغانستان" که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۹۶ را در بر می گیرد و در نهایت ضمیمه مربوط به "گاهشمار افغانستان و حوادث منطقه ای ۱۹۹۷-۱۷۴۷".
  - مهمترین نقاط ضعف کتاب مزبور به دو نکته برمی گردد: اولاً ترجمه کتاب در مواردی فاقد سلیسی و روانی لازم بوده و ترجمه در مواردی با ابهام و گنگی آمیخته شده است. ثانیاً به رغم طرح شماره های مربوط به ارجاعات در متن کتاب، (غیر از صفحه ۱۳۱) هیچ نوع منبع یا مرجعی در پانویس یا پایان هر فصل مورد استناد قرار نگرفته است.

## یادداشتها:

1- Kenneth N. Waltz. *Theory of International Politics* (Reading, Mass : Addison - Wesley, 1979), pp.16-71.

۲- در این خصوص مطالب مفسر هفته‌نامه نیوزویک قابل تأمل می‌باشد، م.ک: روزنامه اطلاعات. (۸۰/۸/۲۴)، ص ۱۶.

۳- م.ک.

Mushahid Hussain, "Afghanistan Enters A New Era". *Middle East International*, No.663. (23. Nov. 2001), p.5.

۴- بیل دیتود، "ولایت‌های آمریکا در افغانستان: خط لوله، ختخاش یا صلح؟"، ترجمه مرتضی ملانظر، ماهنامه نهضت، سال دوم، شماره ۱۷ (آذر ۱۳۸۰)، ص ۳۴.

۵- در این خصوص می‌توان به دلیل هیرو اشاره کرد، م.ک:

حیدرعلی شوجی، "مطالعه تطبیقی سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان"، فصلنامه آسیای مرکزی، شماره ۳۳ (بهار ۱۳۸۰).

6- Anwar-ul-Haq Ahady, "The Decline of the Pashtuns in Afghanistan", *Asian Survey*, Vol.XXXV, No.7. (July 1995), p.627.

۷- م.ک. سحرانی خانم وانگ هونگ در همایش "افغانستان و امنیت منطقه‌ای" (۱۰ تا ۱۲ تیرماه ۱۳۷۵)، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۱۵، (پاییز ۱۳۷۵)، ص ۲۸۱.

۸- داوود غریباق زندی، طالبان و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران، (تهران: دافوس، ۱۳۸۰)، صص ۵۱، ۶۱-۶۲.

۹- کتاب افغانستان، ص ۷۸.

۱۰- همان، ص ۸۵.

۱۱- همان، صص ۲۴۲-۲۳۸.

۱۲- کتاب طالبان، ص ۹-۱۳۸.

۱۳- کتاب طالبان، ص ۳۳.

۱۴- کتاب افغانستان، ص ۲۰۱.

۱۵- همان، ص ۲۰۹.

۱۶- کتاب طالبان، ص ۹۲.

۱۷- همان، ص ۱۰۳.